

# معرفی و نقد ترجمه قرآن کریم بر اساس «المیزان»

حامد معرفت

## مقدمه

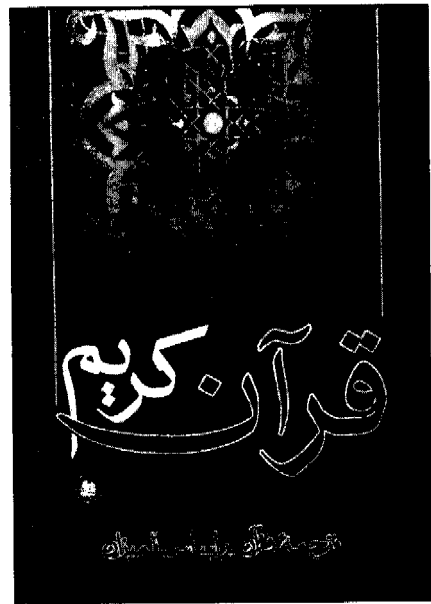
وقتی به قفسه قرآن‌های ترجمه شده در کتابخانه‌ها رجوع می‌کنیم، بیش از سی ترجمه فارسی در آنجا می‌یابیم؛ آن‌گاه این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که آیا با وجود این همه ترجمه، به ترجمه جدیدی نیاز داریم؟ پاسخ مثبت است. برای توضیح، مقدماتی بیان می‌کنیم:

اول: تاکنون هیچ مترجمی ادعای ترجمه کامل و بدون اشکال نداشته است؛ حتی برخی محققین، ارائه چنین ترجمه‌ای را در حد رؤیا می‌دانند.<sup>۱</sup> در نتیجه، باب ترجمه گشوده است و تازمانی که آن رؤیا محقق نشود، این باب بسته نخواهد شد؛ البته هر ترجمه جدیدی باید نواقص ترجمه‌های پیشین را برطرف نموده، کامل‌تر از آنها باشد؛ در غیر این صورت ارزشی بیش از رونویسی نخواهد داشت.

دوم: امروزه همه علوم به سمت تخصصی شدن پیش می‌روند. ترجمه نیز از این روال مستثنا نیست؛ بنابراین تدوین ترجمه‌های تخصصی، با گرایش‌های مختلف را باید یک ضرورت دانست.

سوم: جامعه بشری، مدام در حال تحول و دگرگونی است؛ از این رو فضای حاکم در زمان ترجمه، به طور ناخودآگاه بر کار مترجم تأثیر گذارده، در نتیجه، نمی‌تواند ترجمه‌ای عرضه کند که همچون خود قرآن پاسخگوی نیاز همه زمان‌ها باشد.

از مقدمات مذکور نتیجه می‌گیریم: نه تنها نیاز به ترجمه‌های



ترجمه قرآن کریم بر اساس تفسیر المیزان؛ سید محمد رضا صفوی؛ قم: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۷.

۱. ر. ک به: بهاء‌الدین خرمشاهی؛ «رؤیای ترجمه بی‌غلط قرآن»؛ ص ۶۴.

جدید بر طرف نشده، بلکه عرضه آن، ضروری است.

پس از این مقدمه کوتاه، به بررسی ترجمه مورد نظر، ترجمه تفسیری بر اساس تفسیر المیزان، می پردازیم. در این ترجمه، مقدمات سه گانه مذکور، مشهود است.

اولاً: این ترجمه، از دقت ها و نکات بدیع «المیزان» بهره مند است و از این جهت بر بسیاری از ترجمه ها برتری دارد.<sup>۲</sup> ثانیاً: پاسخگوی نیاز کسانی است که افزون بر ترجمه، خواستار آشنایی اجمالی با دیدگاه های علامه طباطبایی در تفسیر المیزان هستند.

ثالثاً: ترجمه ای به روز است؛ زیرا بر اساس المیزان که پاسخگوی بسیاری از نیازهای بشر امروزی است، نگاشته شده است.

### آشنایی با مترجم

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد رضا صفوی متولد سال ۱۳۳۵ ش. در اصفهان است. سطح تحصیلات ایشان خارج می باشد و از استادانی همچون آیت الله لنگرانی و آیت الله تبریزی - قدس الله اسرارهما - بهره برده اند. سوابق علمی وی شامل عضویت در گروه علمی تفسیر راهنمای (۱۳۶۷-۱۳۷۷)، نگارش تفسیر سوره لقمان با عنوان «صلای حکمت» (۱۳۸۴) و همچنین ترجمه قرآن کریم بر اساس المیزان می باشد. ایشان علاوه بر ترجمه مذکور، اقدام به نگارش توضیحات تفسیری آیات بر مبنای المیزان نموده اند که در نسخه رحلی این اثر، به صورت پانوش منتشر شده است. حجت الاسلام صفوی در حال حاضر عضو هیئت علمی مرکز فرهنگ و معارف قرآن، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی بوده، ترجمه مذکور را به سفارش و حمایت همین مرکز به انجام و فرجام رسانده است.

### آشنایی با ترجمه

این اثر در سال ۱۳۸۵ در دو قطع وزیری و جیبی منتشر شد و پس از مدتی همراه با اصلاحات، به تجدید چاپ رسید. در سال ۱۳۸۷ که در قطع رحلی منتشر شد، علاوه بر اصلاحات، توضیحات تفسیری نیز به آن افزوده شد که به صورت پانوش ارائه شده است. نقد پیش رو بر اساس همین نسخه نگاشته شده است. این ترجمه، به شیوه تفسیری نوشته شده است.

### نقاط قوت این ترجمه

#### ۱. بهره مندی از تفسیر المیزان

این ترجمه، از نکات بدیع و مطالب دقیق المیزان، بهره بسیاری برده است؛ از این رو، فهم عمیق تری از آیات را برای خواننده به

ارمغان می آورد.

#### ۲. پرهیز از ابراز نظرهای شخصی

مترجم، از اعمال نظرات خود و دیگران پرهیز نموده است. فقط در مواردی که نیاز به بیان خاصی بوده - مانند مواردی که المیزان به تبیین معانی مفردات پرداخته است - از مفردات راغب و مجمع البیان استفاده کرده است. اگر هم در مواردی از خود چیزی افزوده باشد، آن را داخل کروشه قرار داده تا از کلام علامه تمییز داده شود (هر چند مترجم محترم، در برخی موارد از این قانون پیروی نکرده است که به آنها اشاره شد).

#### ۳. به کارگیری نثر متعارف

در نگارش این ترجمه، از نثر ساده و متعارف استفاده شده است. این امر نه تنها ضعف محسوب نمی شود، بلکه نقطه قوت است؛ چرا که هدف اصلی ترجمه، انتقال پیام قرآن به مخاطب است و هر اندازه این انتقال ساده تر باشد، مترجم در هدف خود، موفق تر است.<sup>۳</sup>

#### ۴. پرهیز از به کارگیری کلمات نامأنوس

در این ترجمه، کلمات نامأنوس فارسی، به چشم نمی خورد<sup>۴</sup> و حتی در مواردی که لفظ قرآن از معادل فارسی آن گویاتر باشد، همان لفظ قرآن به کار رفته است؛ از جمله «مؤمن» و «انفاق» و «عذاب» و «عرش» و «اسراف» که عیناً به همین صورت ترجمه شده اند.

البته ناگفته نماند که گاهی در این امر زیاده روی شده است؛ برای مثال «الذین یحاجون» (شوری: ۱۶)، به «کسانی که به محاجه می پردازند» ترجمه شده است.

#### ۵. نظر سنجی پیش از انتشار

بنابر آنچه در مقدمه این اثر آمده است، پس از انجام بخشی از کار، از صاحب نظرانی چون استاد بهاء الدین خرمشاهی نظر سنجی شده است و از نکات و نظریات به دست آمده، برای هر چه بهتر شدن ترجمه استفاده گشته است.

#### ۶. بازبینی پیش از چاپ

این ترجمه، پیش از چاپ، دوبار بازبینی شده است. بازبینی اول را حجت الاسلام محمود فقیهی و بازبینی دوم را

۲. البته این بدان معنا نیست که ترجمه موجود، کاملاً مطابق با المیزان است، بلکه ناهماهنگی های بین این ترجمه و المیزان وجود دارد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

۳. ر. ک به: بهاء الدین خرمشاهی، «نثر معیار در ترجمه قرآن کریم»؛ ص ۱۲.

۴. همچون «دادار» برای «مالک» (حمد: ۴)، ترجمه خرمشاهی) و «کوشک» برای «قصر» (اعراف: ۷۴، ترجمه تفسیر المیزان).

حجت الاسلام محمدرضا انصاری محلاتی، عضو هیئت تحریریه مجله ترجمان وحی، به انجام رسانده‌اند؛ در نتیجه، اشکالات و نواقص احتمالی این اثر به حداقل رسیده است.

#### ۷. دقت‌ها و ظرافت‌های ترجمه‌ای

این ترجمه، اهتمام بسیاری به دقت‌ها و ظرافت‌های ترجمه‌ای داشته است. برای بررسی این امر آیاتی بررسی شد که محل لغزش مترجمان است.<sup>۵</sup> خوشبختانه این ترجمه، تقریباً در تمامی موارد موفق بود؛ برای نمونه «ادنی الارض» (روم: ۳)، نزدیک‌ترین سرزمین (عده‌ای از مترجمان همچون آیتی، «ادنی» را به «نزدیک» ترجمه کرده‌اند که صحیح نیست)؛ «انا لصادقون» (انعام: ۱۴۶) قطعاً ما راست می‌گوییم. (به این نکته توجه شده است که در ساختار جملات فارسی، خبر به صورت مفرد می‌آید؛ مثلاً گفته می‌شود: بچه‌ها شاداند و گفته نمی‌شود: بچه‌ها شادهایند؛ ولی بسیاری از مترجمان به صورت جمع ترجمه کرده‌اند؛ از جمله پاینده، آیتی، مجتبیوی و معزی) و موارد دیگر.<sup>۶</sup>

اهتمام مترجم قابل ستایش است که به این نکته‌ها دقت داشته و ترجمه خود را از این حیث، در سطح بالایی نگاه داشته است؛ ولی باز هم اشکالاتی در این ترجمه وجود دارد که در بخش‌های بعدی به آن اشاره خواهد شد.

#### ۸. زیاده‌روی نکردن در استفاده از پرازنز و سایر نشانه‌های نگارشی

این ترجمه به صورت متنی یکدست نگاشته شده است و از پرازنز و سایر علائم نگارشی، کمتر استفاده شده است. علائم نگارشی، همچون علائم راهنمایی و رانندگی هستند که به کارگیری بیش از اندازه آنها، نتیجه‌ای جز از بین بردن تمرکز راننده (و در این مورد، خواننده) نخواهد داشت؛ افزون بر آن، در ترجمه تفسیری که بیشتر متن اختصاص به تفسیر دارد، جدا کردن تفسیر از ترجمه، به معنای استثنای اکثر است که کاری بی‌معناست و باعث گسسته شدن متن می‌گردد.

گفته می‌شود توضیحات تفسیری را باید از ترجمه، تفکیک نمود تا تفسیر در ترجمه داخل نگردد؛<sup>۷</sup> اما این مطلب قابل خدشه است؛ زیرا ترجمه (به خصوص ترجمه تفسیری) امری جدای از تفسیر نیست؛ بلکه می‌توان گفت: ترجمه و تفسیر، اجمال و تفصیل یک واقعیت‌اند؛<sup>۸</sup> پس هرگز نمی‌توان مرز میان نکات تفسیری و اصل ترجمه را به طور کامل و دقیق مشخص کرد؛<sup>۹</sup> برای نمونه «والنازعات غرقا» (النازعات: ۱) اینگونه ترجمه شده است: «سوگند به آن فرشتگانی که از پایگاه‌های خود برای انجام مأموریت الهی، مجدانه از جا برمی‌خیزند».

با کمی دقت متوجه می‌شویم که ترجمه این آیه، در حقیقت

ترجمه نیست، بلکه تفسیر است. ابوالفتوح رازی می‌گوید: «اصل نزع، جذب چیزی باشد از عمیق... و اغراق، غرق کردن باشد».<sup>۱۰</sup>

با این وصف، کدام کلمه ترجمه واژه «نازعات» است؟ آیا «فرشتگان» ترجمه آن است؟ و یا «از جا برمی‌خیزند»؟ ترجمه «غرقا» کدام کلمه است؟

در این جا اگر بخواهیم ترجمه را از تفسیر تفکیک کنیم، با مشکل مواجه می‌شویم؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، هیچ یک از این کلمات، ترجمه نیستند، بلکه در مجموع، منظور و مقصود آیه را بیان می‌نمایند.

مثال دیگر، واژه «ان» است که در برخی موارد برای تأکید استفاده می‌شود؛ اما در بسیاری موارد حرف ربط است و گاه افزون بر ربط، معنای تعلیل را می‌رساند و گاهی نیز پیش درآمدی است برای آغاز کلام.<sup>۱۱</sup> ترجیح هر کدام از این احتمالات در ترجمه «ان» به معنای تفسیر آن است؛ چرا که لفظ «ان» همه احتمالات را دربر دارد، ولی مترجم یک احتمال را ترجیح داده و راه را بر سایر احتمالات می‌بندد. به این نمونه توجه فرمایید: «انک میت وإنهم میتون ثم إنکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون».<sup>۱۲</sup> ترجمه: «قطعاً تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد؛ سپس در روز قیامت در پیشگاه پروردگارتان حضور یافته و به جدال خواهید پرداخت». در دو آیه، سه بار کلمه «ان» به کار رفته است. از ترجمه چنین برداشت می‌شود که مترجم در دو مورد اول، احتمال تأکید را ترجیح داده است و در مورد آخر، احتمال عدم تأکید را. در این جا نیز تفسیر و ترجمه آنچنان با هم آمیخته‌اند که هرگز نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد.

نمونه دیگر، الف و لام است: «إن الانسان لفی خسر».<sup>۱۳</sup>

۵. ر. ک: به: حسین استادولی؛ لغزشگاه‌های ترجمه؛ ش ۱-۴.

۶. چند نمونه دیگر: ذنوباً (ذاریات: ۵۹) به «بهره» ترجمه شده است، نه گناه. لا ادراکم به (یونس: ۱۶) به «شمارا آگاه نمی‌ساختم» ترجمه شده است که صیغه سیزدهم مضارع است (صیغه اول غایب نیست). احسن القصص (یوسف: ۳) به «نیکوترین داستان» ترجمه شده است (زیرا قصص، مفرد است).

۷. ر. ک: به: محمدعلی رضایی اصفهانی؛ منطلق ترجمه قرآن؛ ص ۳۰۵.

۸. بهاء‌الدین خرمشاهی؛ مقدمه ترجمه قرآن کریم؛ ص ۶۲۶.

۹. ر. ک: به: محمدعلی رضایی اصفهانی؛ منطلق ترجمه قرآن؛ ص ۳۰۴.

۱۰. ابوالفتوح رازی؛ روض الجنان؛ ج ۲۰، ص ۱۴۱.

۱۱. ر. ک: به: مرتضی کسری‌نیا؛ «چرا ترجمه کنیم و چرا؟»؛ ترجمان وحی، سال اول، شماره ۲، ۱۲. زمر: ۳۰-۳۱.

۱۳. عصر: ۲.

اگر الف و لام در «الانسان» را تعریف جنس بدانیم (مانند ترجمه مورد نقد) ترجمه چنین می شود: «انسان در زیانکاری است». اما اگر الف و لام را استغراق بدانیم (همچون ترجمه آیت الله مکارم)، ترجمه به این صورت تغییر می یابد: «انسان ها همه در زیانند».

نمونه هایی از این دست که ترجمه با تفسیر آمیخته باشد، بسیار است؛ از جمله در ترجمه اصطلاحات که پرداختن به همه آنها از حوصله این مقاله خارج است.<sup>۱۴</sup>

آری، می توان توضیحات تفسیری غیر ضروری را از ترجمه تفکیک کرد؛ ولی در این صورت نیز همچنان اشکال اول باقی است؛ یعنی این تفکیک، باعث گسستگی متن شده، ذهن خواننده را دچار تشویش می نماید؛ به خصوص در ترجمه های تفسیری که بیش از نیمی از متن به نکات تفسیری اختصاص دارد؛ ضمن اینکه ظاهراً ثمره خاصی در پی نخواهد داشت؛ زیرا تنها جزئی از توضیحات تفسیری از ترجمه جدا می شود؛ ولی همچنان مقدار قابل توجهی از نکات تفسیری، به صورت مخلوط با ترجمه باقی می ماند.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که ترجمه قرآن، قرآن نیست؛ بلکه نوشته ای زمینی است و به دست بشر به وجود آمده و قداست کتاب آسمانی را ندارد؛<sup>۱۵</sup> بنابراین، نگرانی هایی که از آمیختن متن قرآن با غیر آن وجود دارد، در مورد ترجمه قرآن، جاری نخواهد بود.

#### ۹. التزام به قرائت موجود

علامه گاهی قرائت موجود، یعنی قرائت حفص از عاصم را نپذیرفته و قرائت دیگری را به عنوان قرائت مشهور معرفی می نماید؛ اما مترجم محترم، از علامه تبعیت ننموده و آیه را بر اساس قرائت موجود ترجمه کرده است، مانند: «ولا یحسبن الذین کفروا سبقوا انهم لایعجزون».<sup>۱۶</sup> ترجمه: «کسانی که کافر شده اند مپندارند که با کفر و ستیزه جویی خویش بر خدا سبقت گرفته و بر او چیره گشته اند، آنان نمی توانند خدا را ناتوان کنند [چرا که کارهایشان از تحت اراده او خارج نیست]». قرائت این آیه و ترجمه آن، مطابق قرائت حفص از عاصم است.<sup>۱۷</sup> این در حالی است که علامه می فرماید:

القرائة المشهورة «تحسبن» بقاء الخطاب ... والمعنى: يا ايها النبي لاتحسبن الذين كفروا سبقونا ...<sup>۱۸</sup> قرائت مشهور «تحسبن» به صیغه مخاطب است ... و معنایش این است: ای پیامبر مپندار که آنان که کافر شده اند بر ما سبقت گرفته اند ...

این نوشتار در پی نقد تفسیر المیزان نیست؛ بنابراین بحث

را به صورت مبنایی ادامه می دهیم؛ با این بیان که اگر قرائت موجود را قرائت مشهور بدانیم و کلام علامه در غیر مشهور معرفی کردن قرائت حفص از عاصم را تهافتی از ایشان قلمداد نماییم - که به نظر می رسد این چنین باشد - در این صورت عمل مترجم در مخالف با علامه کاملاً موجه خواهد بود؛ چرا که التزام به قرائت مشهور، پسندیده تر از پیروی بی مورد از تهافت های احتمالی المیزان است؛ اما اگر کلام علامه را بپذیریم که قرائت مشهور، غیر از این قرائت موجود است، در این صورت نیز عمل مترجم در عدم تبعیت از علامه، منطقی است؛ زیرا قرآنی که در دست ماست، بر اساس قرائت حفص از عاصم نگاشته شده است و ترجمه باید مطابق همان قرائتی باشد که متن اصلی بر اساس آن است. در یک قرآن ترجمه دار، بی معناست که متن قرآن بر اساس یک قرائت و ترجمه آن را بر اساس قرائت دیگری باشد.

ناگفته نماند که بسیار به جا بود مترجم به این نکته اشاره می نمود و مثلاً ترجمه را به طور کامل، داخل کروشه قرار می داد تا خواننده متوجه شود ترجمه این آیه، مطابق با المیزان نیست.

#### نقاط ضعف این ترجمه

این ترجمه در دو فصل اصلی مورد بررسی قرار گرفته است: در فصل اول، ترجمه از لحاظ شکل و همچنین صحت و استحکام بررسی شده و در فصل دوم، با تفسیر المیزان مقایسه شده است تا مشخص گردد مترجم، تا چه اندازه بر آرمان خود، در مبنا قرار دادن المیزان پایبند بوده است.

#### فصل اول: بررسی شکلی و صحت و استواری ترجمه

##### ۱. طولانی بودن ترجمه

در بررسی ای که انجام پذیرفت، مشخص شد این ترجمه، به ازای هر یک کلمه از قرآن، حدود ۲/۴۲ کلمه به کار برده است و پس از ترجمه فیض و نوبری، رتبه سوم طولانی ترین ترجمه را به خود اختصاص داده است؛ اما خوشبختانه آن اندازه

۱۴. برای نمونه: واژه «أرأیت». ر. ک به: همین نوشتار، بخش ضعف در رساندن پیام، نمونه سوم.

۱۵. ر. ک به: محمد هادی معرفت؛ «ترجمه قرآن دقت ها و ظرافت ها»؛ بینات، سال سیزدهم، ش ۴۹.

۱۶. انفال: ۵۹.

۱۷. ر. ک به: النشر فی القرائات العشر؛ ج ۲، ص ۲۷۷.

۱۸. المیزان؛ ج ۹، ص ۱۱۴، ۱۹. برای مثال، برگزیده تفسیر نمونه به ضمیمه متن قرآن، تنها پنج جلد است؛ همچنین تفسیر کشاف پنج جلدی است.

زیاده روی نکرده که همچون ترجمه فیض، از بعضی تفاسیر نیز پیشی بگیرد.<sup>۱۹</sup>

در جدول زیر مقایسه ای بین چند ترجمه موجود ارائه می گردد:<sup>۲۰</sup>

قرآن	ترجمه	صفارزاده	حجتی	مکارم	مجتبوی	فولادوند	آیتی
۱	تعداد کلمات	۱/۵۹	۱/۷۹	۱/۷۲	۱/۶۳	۱/۴۳	۱/۳۰

قرآن	ترجمه	فیض	نوبری	صفوی	بلاغی	مشکینی	قمشه ای
۱	تعداد کلمات	۶/۳۷	۳/۸۹	۲/۴۳	۲/۴۱	۲/۱۶	۲/۰۸

## ۲. عطف های مکرر

مترجم محترم، احتمالاً برای اینکه هم قرآن را ترجمه کرده باشد و هم نظر علامه را منعکس نماید، از جملات متعدد معطوف بهره جسته که این کار باعث طولانی شدن ترجمه شده است.

نمونه اول: «الم يجعل کیدهم فی تضلیل».<sup>۲۱</sup>

ترجمه: «آیا ترغیبشان را در بیراهه قرار نداد و بی اثر نساخت؟» در ترجمه تفسیری، نباید آیات، به شیوه تحت اللفظی ترجمه شوند و سپس نکات تفسیری در جمله ای دیگر به آن عطف شوند؛ چرا که باعث گسستگی کلام شده، روانی آن را از بین می برد؛ ضمن آنکه متن را نیز طولانی تر می کند. ترجمه پیشنهادی چنین است: «آیا ترغیبشان را بی اثر ساخت».

نمونه دوم: «ان الانسان لفی خسر».<sup>۲۲</sup>

ترجمه: «که انسان در زیانکاری و سرمایه عمرش رو به تباهی است». می توان بسیار ساده تر گفت: «که سرمایه عمر انسان رو به تباهی است».

نمونه سوم: «أفلا یعقلون».<sup>۲۳</sup>

ترجمه: «پس چرا خرد را به کار نمی گیرند و در نمی یابند [که ما می توانیم ...]».

اگر به این صورت بیان می شد، ساده تر و شیواتر بود: «پس چرا نمی اندیشند [که ما می توانیم ...]».

نمونه چهارم: «وما أدریک ما لیلۃ القدر».<sup>۲۴</sup>

ترجمه: «و چه چیز تو را آگاه کرده است که شب قدر چیست و چه عظمتی دارد؟».

بهتر بود به این شکل ترجمه می شد: «و چه چیز تو را آگاه کرده است که شب قدر چه عظمتی دارد». البته در ترجمه «ما أدریک» نکته ای هست که در بخش های بعدی به آن اشاره می شود.

نمونه پنجم: «لقد اضلنی عن الذکر بعد إذ جئانی و کان الشیطان للإنسان خذولاً».<sup>۲۵</sup>

ترجمه: «بی گمان او مرا از این قرآن که یادآور خداست، پس از آنکه به من رسید، دور ساخته و به بی راهه کشانید. آری شیطان انسانی را که به او دل بسته است، یاری نمی کند».

در ترجمه، برای واژه «اضلنی» دو جمله آمده است: «دور ساختن» که تفسیر است و «به بیراهه کشاندن» که ترجمه است؛<sup>۲۶</sup> اما برای واژه «خذولاً» به ذکر تفسیر بسنده شده است؛ چرا که ترجمه خذولا، «تنها گذاردن» است و «یاری نکردن» تفسیر آن است.<sup>۲۷</sup> به نظر می رسد اگر در همه موارد به همین شیوه، عمل می شد و مترجم به ذکر تفسیر بسنده می نمود، ترجمه ای خلاصه تر، روان تر و در عین حال با همان عمق معانی ارائه می شد.

## ۳. ضابطه مند نبودن استفاده از گروه

در این ترجمه، بنابر استفاده از گروه و پرانتز نبوده است که البته قابل توجیه است؛ اما در موارد استفاده از گروه، رویه یکسانی مشاهده نمی شود؛ برای نمونه: «وفی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین».<sup>۲۸</sup>

ترجمه: «و در ماجرای قوم ثمود نیز نشانه ای بر ربوبیت بی همتای ماست، آنگاه که [آن شتر را پی کردند پس] به آنان گفته شد تا چندی از نعمت های دنیا بهره ببرید و در این مهلت چند روزه به خود آید و به فرمان خدا گردن نهد».

قسمت های مشخص شده، توضیحات تفسیری اند، ولی مشخص نیست چرا فقط پی کردن شتر داخل گروه قرار گرفته است! گمان بر آن رفت که شاید این قسمت از اضافات خود مترجم باشد و خواسته است آن را از کلام المیزان جدا کند؛ اما با مراجعه به المیزان، مشخص شد پی کردن شتر در المیزان آمده و جزو کلام علامه است.

۲۰. آمارگیری از سی آیه قرآن که به صورت اتفاقی از قسمت های مختلف قرآن انتخاب شده، صورت پذیرفته است. در این آمار، حروف ربطی و اضافی، یک کلمه شمرده شده اند؛ همچنین هر جزء از کلمات مرکب، به صورت جداگانه شمارش شده است.

۲۱. فیل: ۲.

۲۲. عصر: ۲.

۲۳. یس: ۶۸.

۲۴. قدر: ۲.

۲۵. فرقان: ۲۹.

۲۶. ر. ک. به: بهاء الدین خرمشاهی؛ واژه نامه قرآنی.

۲۷. ر. ک. به: بهاء الدین خرمشاهی، واژه نامه قرآنی.

۲۸. ذاریات: ۴۳.

#### ۴. لغزش های ترجمه ای

در بخش های قبل گفتیم که این ترجمه از لحاظ دقت های ترجمه ای، در سطح قابل قبولی قرار دارد؛ ولی باز هم می توان مواردی را یافت که جای تأمل بیشتری داشته باشد.

نمونه اول: واژه «قوم» به «مردم» ترجمه شده است:

قوم یعلمون (یونس: ۵): مردمی که اهل دانشند.

قوم یوقنون (جاثیه: ۴): مردمی که اهل یقین اند.

قوم یعقلون (جاثیه: ۵): مردمی که با خرد خویش، حق را

از باطل تشخیص می دهند.

این در حالی است که معادل «قوم» واژه های «گروه» و

«جماعت» است، نه مردم.

دلالت قوم بر عموم، به شکل عام مجموعی است (افراد، به

صورت دسته جمعی مورد نظرند).

در لسان العرب آمده است: «القوم الجماعة من الرجال

والنساء جميعاً»<sup>۲۹</sup>: قوم عبارت است از جماعت مردان و زنان با

هم.

بنابراین، قید «اجتماع» در مفهوم واژه قوم وجود دارد، ولی

در مفهوم واژه مردم وجود ندارد؛ چرا که دلالت واژه مردم، بر

عموم، به شکل عام افرادی است (تک تک افراد به تنهایی مورد

نظرند)؛ از همین روست که برای یک فرد نیز می توان از واژه

مردم استفاده کرد:

سگ اصحاب کهف روزی چند/ پی نیکان گرفت و مردم شد

(کلیات سعدی، ص ۷۳)؛

مردم نبود هر آن که نه عاشق باشد (قابوسنامه . لغتنامه

دهخدا؛ ذیل مدخل «مردم» .

بر این و بر آن روز هم بگذرد/ خردمند مردم چرا غم خورد

(فردوسی . همان)؛

نکته قابل توجه اینکه اصل واژه مردم، به معنای انسان است

که هیچ دلالتی بر جماعت ندارد (برهان قاطع و دهخدا).

از آنچه گذشت نتیجه می گیریم واژه مردم، معادل مناسبی

برای «قوم» نیست و بهتر است این گونه ترجمه شود:

قوم یعلمون: گروهی که دانشورند (گرمآوردی)؛

قوم یوقنون: گروهی که باور دارند (مشکینی)؛

قوم یعقلون: جمعیتی که اهل تفکرند (حجتی).

نمونه دوم: «ما أدریک» را این گونه ترجمه کرده است: «چه

چیز تو را آگاه کرده است که ...»:

وما أدریک ما لیلۃ القدر<sup>۳۰</sup>: و چه چیز تو را آگاه کرده است

که شب قدر چیست ... ؟

و ما أدریک ما القارعة<sup>۳۱</sup>: و چه چیز تو را آگاه کرده است که

آن در هم کوبنده چیست؟

و ما أدریک ما یوم الفصل<sup>۳۲</sup>: و چه چیز تو را آگاه کرده است

که روز داوری چیست؛ در التحقیق آمده است:

و اما التعبير بجملة «و ما أدریک» أو بجملة «و ما یدریک» کلّ

منهما فی مورد خاصّ، كما فی المفردات، فانّ الجملة الاولى

یعبر بها فی مقام یراد البیان والتوضیح لموضوع معین، ویؤتی بها

للتعظیم وأهمیة الموضوع.<sup>۳۳</sup> و اما جملة «و ما أدریک» یا جملة

«و ما یدریک» همان گونه که در مفردات آمده، هر کدام در مورد

خاصی به کار می روند؛ جمله اول در مواردی به کار می رود که

گوینده در مقام بیان و توضیح موضوع معینی باشد و این تعبیر را

برای تعظیم و مهم جلوه دادن موضوع به کار می برند.

در زبان فارسی برای رساندن این پیام (عظمت و اهمیت

موضوع) از چنین ترکیبی (چه چیز تو را آگاه کرده است) استفاده

نمی شود؛ پس بهتر است از ترجمه تحت اللفظی دوری گزیده،

معادل مناسب تری برای آن آورده شود؛ مثل:

«و ما أدریک ما لیلۃ القدر»<sup>۳۴</sup>: و تو چه می دانی که شب قدر

چیست؟ (حجتی)؛

«و ما أدریک ما القارعة»<sup>۳۵</sup>: چطور می توانی مجسم کنی که

قارعه چیست؟ (صفارزاده)؛

«و ما أدریک ما یوم الفصل»<sup>۳۶</sup>: و تو چه می دانی روز داوری

چیست؟ (خرمشاهی).

نمونه سوم: «تبت یدا ابی لهب»<sup>۳۷</sup>.

ترجمه: «دو دست ابولهب ناکار آمد باد، و ...» .

در زبان عربی «یدا» به صورت مثنی می آید، ولی در زبان

فارسی، تشبیه و جمع به یک شکل بیان می شوند؛ به همین سبب

استاد خرمشاهی آیه مذکور را این گونه ترجمه نموده اند:

«زیانکار باد دستان ابولهب ...» .

ممکن است گفته شود تشبیه «یدا»، برای تأکید است. این

سخن در جای خود صحیح است؛ اما مربوط به بحث ما

نمی شود. ما می گوئیم معادل فارسی تشبیه، جمع است؛ اما به

چه دلیل تشبیه آمده، فرقی نمی کند.

۲۹. لسان العرب؛ ج ۱۲، ص ۵۰۵.

۳۰. قدر: ۲.

۳۱. قارعه: ۳.

۳۲. مرسلات: ۱۴.

۳۳. التحقیق فی مفردات القرآن؛ ج ۳، ص ۲۰۶.

۳۴. قدر: ۲.

۳۵. قارعه: ۳.

۳۶. مرسلات: ۱۴.

۳۷. مسد: ۱.

بله گاهی لازم است تشبیه را به همان صورت تشبیه ترجمه کنیم (و آن جایی است که توهّم جمع باشد)؛ ولی در این جا (بد انسان) چنین توهّمی منتفی است.

#### ۵. ضعف در انتقال پیام

هر مترجمی باید در این نکته دقت داشته باشد که در ضمن ترجمه الفاظ، پیام نیز منتقل شود؛ برای نمونه: ترجمه «کن فیکون»<sup>۳۸</sup> به «بشو پس بشود» (معزی) ترجمه مناسبی نیست؛ چرا که نمی تواند پیام آیه را منتقل کند؛ اما ترجمه آن به: «باش پس بی درنگ موجود می شود» (فولادوند) هر چند معادل پایاپایی برای لفظ نیست، لکن پیام را بهتر منتقل خواهد نمود. ترجمه مورد بحث، در برخی موارد، دچار این گونه لغزش ها شده است.

#### نمونه اول

«أنتم بريئون مما أعمل وأنا بريء مما تعملون»<sup>۳۹</sup>.

ترجمه: «شما از آن چه من می کنم برکنارید، و من نیز از آنچه شما می کنید برکنارم».

ترجمه «بریء» به «برکنار» ممکن است خواننده را دچار ابهام کند؛ چرا که برکنار بودن دو معنی دارد:

الف) برکناری از امر خوشایند؛ مثل: برکنار از ریاست، برکنار از حکومت.

ب) برکناری از امر ناخوشایند؛ مثل: برکنار از مردم، برکنار از دنیای مآبینه.

این واژه، امروزه، بیشتر به معنای اول (برکناری از امر خوشایند) به کار می رود؛ ممکن است خواننده این آیه، دچار اشتباه شده، گمان کند کافران، مایل به اعمال پیامبر هستند؛ ولی از این کار برکنارند و به آن دسترسی ندارند و پیامبر نیز نستجیر بالله راغب به اعمال آنهاست، اما از این کار برکنار است و نمی تواند عمل آنها را انجام دهد.

«برائت» ترکیبی است از دو مفهوم «دوری کردن» و «ناخوشایندی».

اصل البرء والبراءة والتبري، التقصی مما یکره مجاورته (مفردات، ص ۱۲۱): معنای برء وبراءة و تبری، دوری کردن از چیزی است که مجاورت با آن ناخوشایند است.

در حالی که «برکنار بودن» در نهایت معنای دور بودن را می رساند؛ اما مکروه و ناخوشایند بودن آن شیء را نمی رساند. از طرف دیگر، معادل فارسی پایاپایی برای «بریء» وجود ندارد. بنابراین پیشنهاد ما این است که از دو کلمه معطوف استفاده شود تا هم مفهوم دوری کردن رسانده شود و هم مفهوم ناخوشایندی. ترجمه مناسب تر چنین است: «شما از آنچه من

می کنم بیزار و برکنارید؛ و من نیز از آنچه شما می کنید، بیزار و برکنارم».

#### نمونه دوم

«قل أرأيتم إن أتاكم عذابه بيانا أو نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون»<sup>۴۰</sup>.

ترجمه: «بگو: به من خبر دهید، اگر عذاب الهی در شبی یا روزی بر شما در رسد که هرگز از شما باز داشته نمی شود، گناه پیشگان خواهان شتاب در چه بخشی از آنند؟»

هر چند این، ترجمه دقیقی است، لکن بیشتر ترجمه تحت اللفظی است تا تفسیری؛ لذا خواننده باید تمام تمرکز خود را به کار گیرد تا شاید مفهوم را دریابد.

آن را با ترجمه ذیل مقایسه نمایید:

«بگو: آیا در نظر آورده اید که اگر عذاب خداوند در شب یا روز بر شما واقع شود، چه خواهید کرد؟ چیست آنچه مجرمان در فرارسیدن آن شتاب می ورزند؟» (صفارزاده)

کاملاً پیداست که این ترجمه بسیار روان تر و رساتر است.

#### نمونه سوم

«أرأيت الذي ينهى عبداً إذا صلى \* أرأيت إن كان على الهدى» (علق: ۹-۱۱).

ترجمه: «به من خبر ده، آیا آن کس که باز می دارد بنده ای را آن گاه که نماز می گذارد، به من خبر ده که کارش به کجا خواهد کشید؟ به من خبر ده، اگر آن نماز گزار بر طریق هدایت باشد».

مترجم محترم «أرأيت» را به «به من خبر ده» ترجمه کرده که علت این امر، گفته لغت دانان است:

يجرى «أرأيت» مجرى «أخبرني» (مفردات راغب، ص ۳۷۴): «أرأيت» مثل «أخبرني» (به من خبر بده) است.

اما باید توجه داشت منظور لغت دانان این نیست که دو واژه معادل یکدیگر باشند؛ به گونه ای که بتوان یکی را به جای دیگری به کار برد. راغب در ادامه، موارد کاربرد واژه «أرأيت» در قرآن را ذکر نموده، متذکر می شود:

كل ذلك فيه معنى التنبية: در تمامی این موارد [کاربرد «أرأيت» در قرآن] معنای تذکار و هشدار وجود دارد.

التحقيق می نویسد:

وهذا التعبير (أرأيت) يدل على تأكيد ومبالغة في السؤال وفي تفصيل الجواب والدقة فيه.<sup>۴۱</sup> این تعبیر «أرأيت» تأکید و مبالغه

۳۸. یس: ۸۲.

۳۹. یونس: ۴۱.

۴۰. یونس: ۵۰.

۴۱. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۴، ص ۱۴.

در سؤال و همچنین تفصیل در جواب و دقت در آن را می‌رساند. چه بسا بهتر باشد «أرأیت» را به معنای ظاهری آن، یعنی «آیا نگریده‌ای» ترجمه کنیم؛ چرا که ممکن است همین ترجمه ظاهری، مفهوم و لوازم معنایی آن را به خوبی منتقل نماید. التحقیق در ادامه آورده است:

فهذه الصیغ (أرأیتک وأرأیتکم) انما هی مستعملة فی معانیها الحقیقیة، ولازمها و ما یتحصّل منها فی مقام المخاطبة: هو - أخبرنی أو أخبرونی؛ وبهذه الملاحظة قد تطلق هذه الصیغة ویراد منها هذا المفهوم. ۴۲ این صیغه‌ها در معنای حقیقی شان استعمال شده‌اند و لازمه آنها و آنچه در مقام تخاطب از آنها حاصل می‌شود «أخبرنی» یا «أخبرونی» است و به این جهت است که این صیغه به کار می‌رود و آن معنا را می‌رساند.

حال سؤال این است که آیا باید خود لفظ را ترجمه کنیم (آیا نگریده‌ای) یا لازمه آن را بیاوریم؟ (بیندیش، به من خبر بده و...) پاسخ روشن است: در مواردی که با ترجمه لفظ، پیام منتقل می‌شود، باید به همین شکل ترجمه شود؛ ۴۳ ولی در مواردی که پیام منتقل نمی‌شود باید به ترجمه محتوایی پرداخته، لازمه معنا را آورد. ۴۴

به نظر می‌رسد «أرأیت الذی ینهی» از نوع اول است؛ یعنی ترجمه ظاهری، پیام را می‌رساند؛ اما «أرأیت ان کان علی الهدی» از قسم دوم بوده است و باید به ترجمه محتوایی روی آورد.

اشکالی ندارد که در چنین مواردی، یک واژه به صورت‌های مختلف ترجمه شود؛ از همین رو استاد خر مشاهی واژه «أرأیت» را در این دو آیه، متفاوت ترجمه کرده‌اند:

«آیا نگریده‌ای کسی را که باز می‌دارد بنده‌ای را که به نماز برخیزد. آیا اندیشیده‌ای که اگر [پیامبر و پیرو او] بر طریق هدایت باشد.»

در ترجمه استاد فولادوند نیز به این نکته توجه شده است و عبارت، به دو صورت ترجمه گشته است:

آیا ندیدی آن کس را که باز می‌داشت، بنده‌ای را آن گاه که نماز می‌گذارد؟ چه پنداری اگر بر هدایت باشد؟»

#### نمونه چهارم

«عسی ربه إن طلقن أن یبدله أزواجاً خیراً منکن مسلمات مؤمنات قانتات تآببات عابدات سائحات ثیبات وأبه کارا» (تحريم: ۵).

ترجمه: «اگر پیامبر همه شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما به او عوض دهد؛ زنانی که تسلیم فرمان خدا و باایمان و فرمانبردار فروتن و توبه‌کننده و

پرستشگر خدا و اهل روزه باشند، بیوه یا دوشیزه».

در این آیه، کافی بود جمله بندی و ترکیبات اندکی تغییر کنند تا هم ترجمه روان تری ارائه شود و هم پیام را بهتر برساند.

این ترجمه را با ترجمه دیگر مقایسه کنید:

«چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگاری برای او همسرانی به از شما - چه بیوه، چه دوشیزه - جایگزین فرماید که مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، اهل توبه، اهل عبادت و روزه گیر باشند» (گرمارودی).

روشن است که دو ترجمه، از لحاظ معنایی اختلاف چندانی با هم ندارند، ولی در ترجمه دوم، به ترکیب بندی جملات بیشتر دقت شده و در نتیجه، ترجمه‌ای گویاتر و رساتر ارائه شده است.

#### دوم: بررسی و مطابقت با تفسیر المیزان

در این فصل، آیاتی را به صورت تصادفی انتخاب کرده، ترجمه آن را با تفسیر المیزان مقایسه نمودیم تا مشخص شود چه اندازه با تفسیر المیزان هماهنگی دارد. این فصل در دو بخش ارائه می‌گردد: بخش اول، مغایرت با المیزان و بخش دوم، چندگانگی در حذف یا انعکاس مطالب المیزان.

#### بخش اول: مغایرت با المیزان

در ذیل، چند نمونه از موارد مغایرت ترجمه با المیزان ارائه می‌گردد:

۱. «بسم الله الرحمن الرحيم».

ترجمه: «به نام خداوند گسترده مهر مهربان».

از نظر علامه، لفظ جلاله، اسم یا عکم برای ذات باری تعالی است.

علامه می‌فرمایند:

«صح ما قیل: ان لفظ الجلالة اسم لذات الواجب الوجود المستجمع لجميع صفات الكمال والاف هو علم بالغلبة» ۴۵: این گفته درست است که: لفظ جلاله، اسم برای ذات واجب الوجود است که جامع تمامی صفات کمال است و اگر این گفته را نپذیریم، پس این لفظ علم بالغلبه (برای ذات واجب الوجود) است.

برای لفظ جلاله، باید معادلی برگزید که همانند آن، عکم برای ذات باری تعالی باشد یا دست کم نزدیک ترین کلمه به آن باشد. برخی مترادف‌های فارسی لفظ جلاله عبارتند از:

۴۲. همان. ۴۳. مانند: «بدها مسبوتان»: دستان او گشوده است (مانده: ۶۴).

۴۴. مانند: «لما سقط فی ایدیه»: هنگامی که افتاد در دست ایشان که منظور پشیمانی است (اعراف: ۱۴۹).

۴۵. المیزان: ج ۱، ص ۱۵.



۱. خدا؛

۲. خداوند؛

۳. خداوندگار؛

۴. ایزد؛

۵. یزدان.

سه واژه اخیر، امروزه کمتر به کار گرفته می شوند. فقط واژه های «خدا» و «خداوند» کاربرد رایج دارند. حال سؤال این است: کدام یک مناسب ترند؟

تفاوت دو واژه در این است که «خداوند» از «خدا» به علاوه پسوند اتصاف «وند» شکل گرفته است؛ بنابراین دارای معنای وصفی است؛ برخلاف لفظ «خدا» که معنای اسمی دارد.

برهان قاطع ذیل کلمه خداوند آورده است:

خداوند: صاحب و بزرگ خانه را گویند. از «خدا» و «وند»، پسوند اتصاف، به معنای صاحب.

همچنین دهخدا ذیل کلمه «خدا» می نویسد:

... چون لفظ خدا مطلق باشد، بر غیر ذات باری تعالی استعمال نگردد ...

از این مطالب نتیجه می گیریم لفظ «خدا» به معنای «الله» نزدیک تر است تا لفظ «خداوند» و باتوجه به اینکه المیزان، لفظ جلاله را اسم یا عَلم برای باری تعالی می داند، مناسب است لفظی به کار برده شود که معنای اسمی داشته باشد، نه وصفی.

می توان گفت دلالت لفظ خداوند بر ذات باری تعالی، فقط به واسطه جزء اول آن (خدا) است و جزء دوم (وند) هیچ دلالتی بر ذات باری ندارد و چه بسا لفظ را از معنای اصلی دور کند.

سؤال این است: آیا لفظ «خدا» به تنهایی، مفید معنا نیست؟ آیا این پسوند، لفظ را به معنای مورد نظر که همان «الله» است نزدیک تر می کند؟ یا برعکس، جزئی اضافی است و باعث دور شدن لفظ از معنای الله می گردد.

از نظر المیزان، لفظ جلاله، اسم یا عَلم است؛ پس معادل فارسی آن نیز باید همین گونه باشد، نه یک وصف.

خلاصه اینکه لفظ «خدا» معادل نزدیک تری برای «الله» است تا لفظ «خدا» به علاوه پسوند وصفی «وند».

در بررسی ای که انجام شد، به این نکته پی بردیم که بیشتر ترجمه های کهن، لفظ «خدا» را به کار برده اند. ۴۶ تحقیقی که درباره ترجمه های کهن موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی انجام پذیرفته است نیز این نتیجه را تأیید می کند؛ چرا که از حدود ۲۶ مورد، در بیست مورد واژه «خدا» به کار رفته است. ۴۷ نتیجه اینکه درک غالب پارسی زبانان، در طول تاریخ، از واژه الله، «خدا» بوده است.

عقیده نگارنده بر آن است که پس از عرضه ترجمه مرحوم الهی قمشه ای و باتوجه به سلطنت این ترجمه در پنجاه سال اخیر، ۴۸ امروزه لفظ «خداوند» در لسان عمومی مردم رواج بسیاری یافته است؛ اما هنوز می توان ادعا کرد رواج واژه «خدا» بیشتر از «خداوند» است؛ زیرا همان مترجمانی که «الله» در «بسم الله» را به «خداوند» ترجمه نموده اند، در سایر آیات «الله» را به «خدا» ترجمه کرده اند و این امر، دلیلی ندارد جز متبادر بودن معنای خدا از لفظ الله. به نمونه هایی از ترجمه مورد نقد، توجه فرمایید:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين» ۴۹: به نام خداوند گسترده مهر مهربان. ستایش از آن خداست که پروردگار جهانیان است.

«ختم الله على قلوبهم» ۵۰: خدا بر دل آنها مهر نهاده است.

أما بالله ۵۱: به خدا ایمان آورده ایم.

«يخادعون الله» ۵۲: با خدا سخت نیرنگ می بازند.

«فزادهم الله مرضا» ۵۳: و خدا بر بیماری شان افزود.

اشکال دیگری که می توان بر ترجمه مورد نقد، وارد نمود، یکسان نبودن ترجمه لفظ جلاله است؛ به خصوص که لفظ مورد نظر (الله) عَلم بوده و در همه شرایط، معنای واحدی دارد. بسیاری از مترجمان امروزی، احتمالاً به این نکات توجه داشته اند که بر به کارگیری واژه «خدا» اصرار می ورزند. ۵۴

۲. «ذا يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسماعيل ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم» (بقره: ۱۲۷).

ترجمه: «و در خاطر بیاورد زمانی را که ابراهیم و اسماعیل

۴۶. از جمله: تاج التراجم (قرن پنجم)، طبری (قرن پنجم)، روض الجنان (قرن ششم)، مواهب علیه (قرن دهم)، منهج الصادقين (قرن دهم)، لاهیجی (قرن یازدهم)، دهلوی (قرن دوازدهم) و انثی عشری (۱۳۳۵ ش).

۴۷. ر. ک: به: فرهنگ نامه قرآنی؛ ج ۱، ص ۲۳۷.

۴۸. ترجمه مرحوم الهی قمشه ای، مطلقاً رایج ترین ترجمه در پنجاه سال اخیر بوده است (ر. ک: به: بهاء الدین خرمشاهی؛ مقدمه ترجمه قرآن کریم، ص ۶۲۱) و تاکنون بیش از صد بار تجدید چاپ شده است (ر. ک: به: بهاء الدین خرمشاهی؛ قرآن پژوهی؛ هفتاد بحث و تحقیق قرآنی، ص ۴۵۷).

۴۹. حمد: ۲-۱.

۵۰. بقره: ۷.

۵۱. بقره: ۸.

۵۲. بقره: ۹.

۵۳. بقره: ۱۰.

۵۴. مانند ترجمه های احسن الحدیث، انصاریان، ترجمه المیزان، شکرری، پاینده، حجة التفاسیر، خسروی، سراج، طاهری، فیض الاسلام، کاویان پور، مجتوی، مجد و مانند آنها.

پیشرو  
۱۳۴  
تذکره مؤلفان کتاب

به ساختن و بالا آوردن پایه های آن خانه (کعبه) پرداخته و می گویند: پروردگارا، این عمل اندک را از ما بپذیر...»  
المیزان ذیل آیه آورده است:

ربنا تقبل منا لیس علی تقدیر القول او ما یشبهه والمعنی یقولان ربنا الخ، بل هو فی الحقیقه حکایة المقول نفسه، ...  
کانهما یشاهدان وهما المشتغلان بالرفع والسامع یراهما علی حالهما ذلك ثم یسمع دعائهما بالفاظهما من غیر وساطة المتکلم المشیر الی موقفهما وعملهما وهو من اجمل السياقات القرآنیة... لا یوجد شیء من نوع بداعته فی التقبل بمثل القول ونحوه. ۵۵ در جمله «ربنا تقبل منا» کلمه قول یا چیزی مشابه آن، در تقدیر نیست تا معنا این باشد: «می گویند: ربنا...»، بلکه در حقیقت حکایت خود واقعه است؛ بدین بیان که گویی آن دو در حال چیدن دیوار دیده می شوند و صدایشان هم همان جا به گوش شنونده می رسد؛ بدون نیاز به اشاره و بیان متکلم... و این از زیباترین سیاق های قرآنی است؛ ... و این زیبایی در صورتی که «گفتن» و امثال آن را در حکایت می آورد، تأمین نمی شد.

می بینید که المیزان به صراحت، در تقدیر گرفتن لفظ «قول» و امثال آن وارد می کند. بدیهی است مترجم نیابت از کلمه «می گویند» استفاده می کرد؛ چرا که کاملاً مخالف المیزان است. ۳. «یا بنی اقم الصلاة و امر بالمعروف و انه عن المنکر» ۵۶.  
ترجمه: «ای پسرک من، نماز به پا دار و به شایسته - که دین و خرد آن را به نیکی می شناسند - فرمان ده و از کار ناشایست نهی کن».

کلمات داخل خط فاصله از اضافات مترجم است و المیزان ذیل آیه، چنین مطلبی ندارد؛ ولی به خواننده این گونه القا می شود که این مطلب، ذیل آیه آمده است. مترجم باید این قسمت را داخل کروشه قرار می داد تا مشخص شود کلام المیزان نیست.

چه بسا در جاهای دیگر المیزان به مطلب مذکور شده باشد، ولی باز هم دلیل نمی شود که ذیل این آیه آورده شود؛ چون احتمال دارد علامه، به دلیلی خاص، از اشاره به آن صرف نظر کرده باشد.

۴. «ثم أنشأنا من بعدهم قرناً آخرین\* فارسنا فیهم رسولاً منهم أن اعبدوا الله مالک من إله غیره أفلا تتقون» ۵۷.

ترجمه: سپس در پی آنان نسلی دیگر (قوم ثمود) را پدید آوردیم و در میانشان پیامبری از خودشان به رسالت فرستادیم با این پیام که: خداوند یکتا را پرستید که شما را جز او معبودی شایسته پرستش نیست؛ آیا از کفر او پروا نمی کنید که به یکتایی او فکر می ورزید؟»

به جز تفسیر «قرن» به «نسل»، هیچ یک از توضیحات

تفسیری، در المیزان وجود ندارد و مترجم، این توضیحات را اضافه کرده است!

۵. «نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها» (اعراف: ۴۳).

ترجمه: «بهشتیان را ندا دهند که این همان بهشتی است که آن را به سزای کارهایی که انجام می دادید، میراث شما ساخته اند». المیزان آورده است:

فی الاشارة بلفظ البعید (تلکم) اشارة الی درجة الجنة. ۵۸. استفاده از لفظ بعید (تلکم) برای اشاره به درجه [اولی] بهشت است.

مترجم، اشاره بعید را به «این» ترجمه کرده و باعث ضایع شدن نکته ظریفی شده است که المیزان بدان اشاره نموده است. ۶. «تلک آیات الکتاب» (حجر: ۱).

ترجمه: «اینها که به سوی تو فرستاده می شود، آیات این کتاب آسمانی است».

در این مورد نیز «تلک» به «اینها» ترجمه شده است و علامه در این مورد نیز می گوید:

أن التعبير بتلک وهی للإشارة الی البعید لذلك (عظم شأنه وفخامة امره). ۵۹. استفاده از تلک که برای اشاره به دور به کار می رود، به همان دلیل (عظمت و بزرگی شأن قرآن) است. ۷. «إن الله کان لطیفاً خبیراً» (احزاب: ۳۴).

ترجمه: «علم و قدرت خدا نافذ است و او به هر چیزی آگاهی دارد».

علامه، ذیل این آیه، هیچ سخنی در مورد «لطیف» به میان نیاورده است. روال کار مترجم، در چنین مواردی این است که از قسمت های دیگر المیزان کمک گرفته، ترجمه مناسبی ارائه می نماید.

علامه در چند موضع، «لطیف» را تفسیر نموده اند؛ از جمله:

۱. ذیل آیه ۱۰۳ انعام: رقیق و نفوذکننده در شیء؛ ۶۰
۲. ذیل آیه ۱۴ ملک: نفوذکننده در درون اشیاء و مطلع بر جزئیات وجود آنها و آثارشان؛ ۶۱
۳. ذیل آیه ۱۰۰ یوسف: اسمی که دلالت دارد بر حضور و

۵۵. المیزان؛ ج ۱، ص ۲۸۲.

۵۶. لقمان: ۱۷.

۵۷. مؤمنون: ۳۱-۳۲.

۵۸. همان، ج ۸، ص ۱۱۶.

۵۹. همان، ج ۱۲، ص ۹۶.

۶۰. همان، ج ۷، ص ۲۹۲.

۶۱. همان، ج ۱۹، ص ۳۵۵.

احاطه از فروع احاطه اوست که به واسطه نفوذ قدرت و علم او به وجود آمده است. ۶۲

از موارد فوق، می توان نتیجه گرفت در واژه لطیف، این معانی وجود دارد: مطلع از جزئیات اشیاء، نفوذ در درون اشیاء، آگاهی کامل از درون اشیاء (شاید باریک بین یا تیزبین، معادل های مناسبی برای لطیف باشند). ترجمه لطیف، هر چه باشد، مسلماً نفوذ قدرت، از قیود آن نیست. آری، علامه ذیل آیه ۱۰۰ سوره مبارکه یوسف، منشأ احاطه بر باطن اشیا را احاطه خدا بر همه چیز دانسته و منشأ این احاطه فراگیر را نفوذ قدرت و علم او می داند؛ اما این بدان معنا نیست که مفهوم قدرت، در معنای لطیف، وجود داشته باشد. چنین تفسیری، خلط بین منشأ و نتیجه است.

بنابراین، اگر در صدد انعکاس مطلب علامه در مورد منشأ این علم باشیم، شاید بتوانیم این گونه ترجمه نماییم: «خدا به واسطه نفوذ قدرت و علمش، بر درون اشیا احاطه داشته و بر همه چیز آگاه است».

اشکال دیگری که می توان مطرح نمود، این است که در مواردی که علامه از ذکر توضیحات تفسیری، صرف نظر نموده، مترجم می بایست فقط به اندازه رفع نیاز به قسمت های دیگر مراجعه نموده، از بیان سایر توضیحات تکمیلی اجتناب نماید؛ زیرا ممکن است آن توضیحات فقط مناسب همان قسمت ها باشد؛ بنابراین، ترجمه مناسب تر این گونه است: «خدا بر درون اشیاء احاطه داشته و به همه چیز آگاه است» و بهتر از آن: «خدا باریک بین و به همه چیز آگاه است».

بخش دوم: چندگانگی در حذف یا انعکاس مطالب المیزان بدیهی است همه مطالب المیزان - که بیست مجلد است - را نمی توان در ترجمه منعکس نمود؛ در نتیجه، یکی از مهم ترین مسائل این ترجمه، گزینش مطالب المیزان بوده است. حال سؤال این است: معیار مترجم در این گزینش چه بوده است؟

در بررسی ای که منتقد این ترجمه انجام داده، به این نتیجه رسیده است که تقریباً تمامی مباحث فلسفی و روایی حذف یا بعضاً به پانوشت ها منتقل شده است؛ همچنین مباحث اجتهادی و لغوی نیز حذف گردیده، به ذکر نتیجه بحث اکتفا شده است. مطالبی هم که به علت طولانی بودن، امکان انعکاس آنها وجود نداشته، حذف شده اند؛ در نتیجه، فقط مطالبی آورده شده اند که بتوان در چند کلمه به آنها اشاره کرد؛ اما در این گونه موارد، شاهد برخورد سلیقه ای مترجم هستیم؛ به این صورت که در موردی، مطالب المیزان به زیبایی منعکس شده و در موردی دیگر - که می شد با اضافه کردن تنها چند کلمه، به نکته ای از

مطالب المیزان اشاره کرد - از این امر دریغ شده است.

#### نمونه اول

«اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سینه یقولوا هذه من عندک» (نساء: ۷۸).

ترجمه: «گمان نکنید که اگر در جهاد حضور نیافتید از مرگ در امان می مانید؛ هر کجا باشید شما را مرگ در می رسد، هر چند در دژهایی استوار و مرتفع به سر برید؛ و اگر خیری به آنان رسد، می گویند: نیا از جانب خداست و اگر شری به ایشان رسد، می گویند: این از جانب توست».

در المیزان ذیل این آیه، به چند نکته اشاره شده است:

۱. «اینما تکونوا یدرککم الموت» درباره کسانی است که از جهاد شانه خالی کرده اند. ۶۳ این نکته در ترجمه منعکس شده است.

۲. منظور از «خیر» فتح و ظفر و غنیمت است. ۶۴ به این نکته اشاره ای نشده است.

۳. منظور از «شر» قتل و جرح و بلواست. ۶۵ به این نکته نیز اشاره ای نشده است.

۴. منظور از اسناد شری به پیامبر، ضعف رأی و ... است؛ ۶۶ به این نکته هم اشاره ای نشده است.

ملاحظه می کنید که برای انعکاس نکته اول سیزده کلمه به متن اضافه شده است؛ در حالی که برای انعکاس مجموع نکات دوم و سوم و چهارم، تنها اضافه کردن شش کلمه کافی بود؛ ۶۷ ولی هیچ توجهی به آنها نشده است؛ افزون بر اینکه با اضافه شدن همین چند کلمه، غنای ترجمه بسیار افزایش می یافت.

آیه مذکور می توانست به این صورت ترجمه شود: «اگر پیروزی و غنیمتی به آنان رسد، می گویند: این از جانب خداست و اگر قتل و آسیب و گرفتاری به ایشان رسد، می گویند: این از بی کفایتی توست».

#### نمونه دوم

«وما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ان الله

۶۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۴۸.

۶۳. فلا ینبغی ان تتوهما انکم لو لم تشهدوا القتال کنتم فی مامن من الموت (المیزان؛ ج ۵، ص ۷).

۶۴. خیر: الفتح والظفر والغنیمه (همان).

۶۵. شر: القتل والجرح والبلوی (همان).

۶۶. اسنادهم السینات الی النبی (ص) فی معنی التطیر به او نسبة ضعف الرای وروایة التدبیر الیه ... (همان).

۶۷. فتح و غنیمت، قتل و آسیب و گرفتاری ای بی کفایتی - خیر - شر - جانب = ۶ کلمه بیشتر.

علیم بما یفعلون»<sup>۶۸</sup>.

ترجمه: «و بیشترشان جز از پی گمان نمی روند؛ در صورتی که گمان برای رسیدن به حق هیچ بسنده نیست. قطعاً خدا آنچه را بر اساس پندار عمل می کنند، می داند».

المیزان در ذیل این آیه، به دو نکته اشاره دارد:

۱. منظور از «اکثرهم» توده مردند که پیرو پدران خود هستند. <sup>۶۹</sup> به این نکته هیچ اشاره ای نشده است.

۲. منظور از «ما یفعلون» اعمالی است که بر اساس گمان انجام داده اند. <sup>۷۰</sup> به این نکته اشاره شده است.

بسیار به جا بود به نکته اول نیز اشاره شده، چنین ترجمه می شد: «بیشترشان، به تقلید از پدران خود، جز از پی گمان نمی روند...».

چه فرقی میان نکته اول و دوم هست که یکی منعکس شده و دیگری متروک مانده است؟ نیاز به توضیح نیست که اضافه کردن همین چند کلمه، چه مقدار بر غنای ترجمه می افزاید.

نمونه سوم

«ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة ولكن یؤخرهم الی اجل مسلمی»<sup>۷۱</sup>.

ترجمه: «و مقدر نیست که همه گناهکاران در دنیا کیفر شوند؛ اگر خدا همه مردم را به سزای گناهایی که انجام داده اند مؤاخذه می کرد، بر روی زمین هیچ جنبده ای باقی نمی گذاشت، ولی کیفر آنان را تا سرآمدی معین به تأخیر می اندازد و به آنان مهلت می دهد».

المیزان ذیل این آیه، نکاتی را بیان نموده است:

۱. آیه مذکور، جواب این سؤال مقدر است که چرا خدا با این همه قدرتی که دارد، به عقاب مجرمان نمی پردازد. <sup>۷۲</sup> به این نکته به زیبایی اشاره شده است.

۲. مراد از «اجل مسمی» یا موت است یا قیامت. <sup>۷۳</sup> این نکته نادیده گرفته شده است.

ترجمه می توانست این گونه باشد: «کیفر آنان را تا قیامت به تأخیر بیندازد»، یا «کیفر آنان را تا مرگ به تأخیر بیندازد».

باز هم این سؤال پیش می آید که چرا برای اشاره به نکته اول، نه کلمه اختصاص یافته است، ولی نکته دوم که نه تنها باعث طولانی شدن نمی شود، بلکه ترجمه را کوتاه تر می کند، <sup>۷۴</sup> مهجور مانده است؟

در ترجمه این آیه، اشکال دیگری نیز به چشم می خورد: کلمه «دابه» در معنای «حیوان» ظهور دارد، ولی از نظر علامه، مراد از آن «انواع انسان ها» است:

والمراد بالدابه کل ما یدب فی الارض من انسان ذکر او انثی او کبیر او صغیر. <sup>۷۵</sup> مراد از دابه هر جنبده روی زمین است که

عبارت باشد از انسان های مذکر یا مونث یا بزرگ یا کوچک.

مترجم باید ابهام را از کلمه زدوده، مشخص کند مراد از دابه، هر جنبده ای نیست، بلکه مراد از آن، انواع انسان هاست؛ پس مناسب بود به این صورت ترجمه می شد: «بر روی زمین هیچ انسانی را باقی نمی گذاشت».

ممکن است بر منتقد خرده گرفته شود که علامه در ادامه فرموده اند:

... احتمال ان یكون المراد کل ما یدب فی الارض من حیوان. <sup>۷۶</sup> احتمال دارد که مراد، هر جنبده روی زمین است که عبارت باشد از حیوان.

و گفته شود ترجمه بر اساس این احتمال بنا شده است. در جواب باید گفت: این برخلاف روش مترجم است؛ چرا که روش ایشان در مورد احتمالات مختلف، بیان احتمال مختار علامه است. در مقدمه این ترجمه آمده است:

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان چه بسا... برای یک آیه یا جمله ای از آیه، چند معنا ذکر کرده باشد. چنانچه یکی از آنها را تأیید کرده باشد، همان، مبنای ترجمه قرار خواهد گرفت.

#### کلام پایانی

اصل وجود ترجمه ای بر مبنای المیزان، بسیار ضروری و مفید به نظر می رسد. ترجمه حاضر تا اندازه زیادی به این نیاز پاسخ داده و نسبتاً موفق بوده است؛ اما دارای اشکالاتی است که امید می رود در آینده رفع گردد؛ از جمله حذف و گزینش سلیقه ای مطالب المیزان و وجود برخی مغایرت ها بین این ترجمه و تفسیر المیزان.

این ترجمه، در میان ترجمه های موجود، از کم غلطترین آنها به شمار می رود؛ ولی در زمینه شیوایی و رسابودن، نمره خوبی کسب نمی کند.

در پایان، این ترجمه را علی رغم کاستی هایش، ترجمه مطلوبی ارزیابی کرده، استفاده از آن را خالی از لطف نمی دانم.

۶۸. یونس: ۳۶.

۶۹. اما الاکثرون فانما اتبعوا آباءهم تقلیداً لهم لحسن ظنهم (همان، ج ۱۰، ص ۶۱).

۷۰. المعنی ان الله علیم بما یاتونه من الاعمال یعلم انها اتباع للظن (همان).

۷۱. فاطر: ۴۵.

۷۲. والآیه واقعة موقع الجواب عن سؤال مقدر... (همان، ج ۱۷، ص ۵۹).

۷۳. اجل مسمی هو الموت او القيامة (همان).

۷۴. سرء آمدء معین- قیامت = دو کلمه صرفه جویی.

۷۵. المیزان؛ ج ۱۷، ص ۵۹.

۷۶. همان.

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روض الجنان فی تفسیر القرآن؛ مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۳. ابوظاهر، اسماعیل بن خلف بن سلیمان؛ العنوان فی القرائات السبع؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۶ ق.
۴. آیتی، عبدالمحمد؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: سروش، ۱۳۷۴.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرّم؛ لسان العرب؛ ج ۳، بیروت: دارالصادر، ۱۴۱۴ ق.
۶. ابی الخیر، الحافظ محمد بن محمد الدمشقی؛ النشر فی القرائات العشر؛ تصحیح علی محمد الضبیاع؛ مصر: المكتبة التجارية الكبرى، [مصر، بی تا].
۷. استاد ولی، حسین؛ «الغزشگاههای ترجمه»، بینات، ش ۳، سال اول، پاییز ۱۳۷۳.
۸. الهی قمشه ای، مهدی؛ ترجمه قرآن کریم؛ قم: فاطمه الزهراء، ۱۳۸۰.
۹. برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی؛ برهان قاطع؛ به اهتمام محمد معین؛ ج ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۰. بلاغی، سید عبدالحجت؛ حجة التفاسیر و بلاغ الاکسیر؛ قم: حکمت، ۱۳۸۶.
۱۱. حجت، هادی؛ درس نامه ترجمه قرآن کریم؛ قم: دارالحديث، ۱۳۸۵.
۱۲. حجتی، سید مهدی؛ گلی از بوستان خدا؛ قم: بخشایش، ۱۳۸۴.
۱۳. خرّمشاهی، بهاء الدین؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۷۴.
۱۴. \_\_\_\_\_؛ واژه نامه قرآنی؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۷۴.
۱۵. \_\_\_\_\_؛ قرآن و قرآن پژوهی؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۷۴.
۱۶. \_\_\_\_\_؛ قرآن پژوهی: هفتاد بحث و تحقیق قرآنی؛ تهران: مرکز نشر فرهنگی مشرق، ۱۳۷۲.
۱۷. \_\_\_\_\_؛ «روایای ترجمه بی غلط قرآن»؛ بینات، ش ۳، سال اول، پاییز ۱۳۷۳.
۱۸. \_\_\_\_\_؛ «نثر معیار در ترجمه قرآن کریم»؛ بینات، ش ۱۲، سال سوم، زمستان ۱۳۷۵.
۱۹. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ زیر نظر محمد معین؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
۲۰. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان؛ معرفة قراء الکبار علی الطبقات والاعصار؛ مصر: دارالکتب الحدیث، [بی تا].
۲۱. راغب، حسین بن محمد اصفهانی؛ المفردات فی غریب القرآن؛ دمشق: دارالعلم، ۱۴۱۴ ق.
۲۲. رضایی اصفهانی، محمدعلی؛ منطق ترجمه قرآن؛ قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۳. سعید، مصلح بن عبدالله؛ کلیات سعدی؛ تهران: فراورزی، ۱۳۸۲.
۲۴. صادق نوبری، عبدالمجید؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: اقبال، ۱۳۹۶ ق.
۲۵. صفارزاده، طاهره؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: جهان رایانه کوثر، ۱۳۸۰.
۲۶. صفوی، سید محمد رضا؛ ترجمه قرآن کریم بر اساس المیزان: همراه با توضیحات و نکات تفسیری؛ قم: فقه، ۱۳۸۷.
۲۷. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش های اسلامی؛ فرهنگ نامه قرآنی؛ تهران، ۱۳۷۲.
۲۹. فولادوند، محمد مهدی؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ ق.
۳۰. فیض الاسلام، سیدعلی نقی؛ ترجمه و تفسیر قرآن عظیم؛ تهران: فقیه، ۱۳۷۸.
۳۱. کریمی نیا، مرتضی؛ «چرا ترجمه کنیم و چرا؟»؛ ترجمان وحی، ش ۲، سال اول.
۳۲. گرمارودی؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: قدیانی، ۱۳۸۴.
۳۳. مجتبی، سیدجلال الدین؛ ترجمه قرآن کریم؛ تهران: حکمت، ۱۳۷۱.
۳۴. مشکینی، علی؛ ترجمه قرآن کریم؛ قم: الهادی، ۱۳۸۱.
۳۵. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۶. معرفت، محمد هادی؛ التمهید فی علوم القرآن؛ قم: التمهید، ۱۳۸۶.
۳۷. \_\_\_\_\_؛ «ترجمه قرآن دقت ها و ظرافت ها»؛ بینات، ش ۴۹، سال سیزدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
۳۸. معزی، محمد کاظم؛ ترجمه قرآن کریم؛ قم: اسوه، ۱۳۷۲.
۳۹. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۴۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ ترجمه قرآن کریم؛ قم: دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳.
۴۱. موسوی خوانساری، محمدباقر؛ روضات الجنات فی اصول العلماء والسادات؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۴۲. موسوی همدانی، سید محمدباقر؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.